بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

تابه‌حال استحباب تعلم و تفسير قرآن و حديث و فروعي هم كه مطرح بود كه اين حكم تعبدي است يا توصلي، بحث كرديم.

# استحباب تعلم كتاب و حساب به عناوین اولیه

مورد چهارم از مواردي كه ممكن است ادعاي استحباب شود كتابت است و نوشتن و خواندن و همین‌طور علم حساب از مواردي است كه به استناد رواياتي که وارد شده است می‌شود ادعاي استحباب در مورد آن كرد.

## روایت جميل

به ‌عنوان نمونه رواياتي كه در جلد 12 از وسائل هاي 20 جلدي ابواب ما يكتسب به باب 105 صفحه 244 است عنوان اين باب «**ما ينبغي تعلمه و تعليمه من العلوم و ما ينبغي**» است - بعضي از موارد هم كه گفتيم از همين باب بود- كه حديث هفتم است و عن محمد بن يحيي عن احمد بن محمد عن رجل عن جميل عن ابی‌عبدالله (ع)، سند مرسله است براي اينكه عن محمد بن يحيي از رجلين هست و از اصحاب اجماع نيست. بنابراين سند تام نيست از جميل بن دراج از امام صادق (ع). جميل می‌گويد «**قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ بَرِّهِمْ وَ فَاجِرِهِمْ بِالْكِتَابِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُو**ا»[[1]](#footnote-1)

خداوند بر همه مردم- نیک و بد- ‌منت گذاشته كه حساب‌وکتاب را به آن‌ها آموخته است و دانش حساب‌وکتاب را در ميان آن‌ها قرار داده است هم نوشتن و هم محاسبات رياضي و اگر اين نبود به‌غلط و مشكلات می‌افتادند. اين يك دليل است كه دلالت بر استحبابي، چيزي نمی‌کند مواردي كه سابق گفتيم فقط می‌گويد؛ خدا براي اينكه زندگي مردم يك زندگي راحت و سهل و روي حساب‌وکتابی باشد كتاب و حساب را قرار داده است اين فقط نعمت الهي است.

### بررسی دلالی و سندی روایت

 در بحث‌های مبنايي يك قاعده كلي داشتيم كه بيان نعمت‌های الهي و مدح اموري كه به عنوان نعمت الهي است نعمت دنيايي دليل بر استحبابي، چيزي نمی‌شود بلکه بيان يك واقعيت براي زندگي مردم است و بر اساس حساب‌وکتاب هست هم خواندن و نوشتن و هم محاسبات رياضي مبناي زندگي دنیایی هست.

سند ضعيف است و دلالت بر استحباب هم ندارد، سنداً و دلالتاً مخدوش است البته جاي يك سؤالي هست كه اين حساب‌وکتاب به نحو قضيه حقيقيه است يا قضيه خارجيه به عبارت ديگر حداقل حساب‌وکتاب را می‌گويد که در همه جوامع يك زندگي ملايم و مناسب مبتني بر نوشتن و حساب‌وکتاب است يا اينكه قضيه حقيقيه است كه تحولات كتاب و تحولات محاسبات را هم می‌گيرد احتمال هر دو درباره آن هست.

سؤال: ؟

جواب: بله نعمت الهي است می‌شود آن را حقيقيه گرفت، «**قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ بَرِّهِمْ وَ فَاجِرِهِمْ بِالْكِتَابِ وَ الْحِسَابِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» به غلط می‌افتاد، زندگي به هم می‌ريخت، اين منت خداست «**من الله علی المؤمنين**».

سؤال: ؟

جواب: نه خود حساب‌وکتاب است طبعاً ‌توانايي هم مقدمه می‌شود.

سؤال: ؟

جواب: از هم جدا نيست، بعد «**وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» براي اينكه اين زندگي دوام پيدا بكند فعليت آن منظور است منتهي چطور خدا منت گذاشته و اين فعليت را به آن‌ها داد؟ راه‌های مختلفي هست اولاً در آن‌ها استعداد نهاد عواملي هم گذاشت که اين استعداد در آن‌ها شكوفا بشود، فعليت است همه را می‌گيرد و احتمالاً قضيه حقيقيه است؛ يعني تحول كتاب و حساب و پيشرفت آن، همه نعمت‌های الهي است منتهي هم سند نداريم و هم استفاده استحباب نمی‌شود.

سؤال: ؟

جواب: حكم استفاده نمی‌شود، نعمت خداست و خدا اين نعمت را داده است به عنوان اولي استحبابي از اين استفاده نمی‌شود ولی به عنوان ثانوي ممكن است باشد، ولي به اين عنوان يك امری به عنوان حساب‌وکتاب باشد، نيست.

جهت ديگر اینکه اگر سند هم تمام بود می‌گفتيم براي اينكه بعضی‌ها این‌طور فكر می‌كنند كه می‌شود از اين نوع بيانات هم حكم استفاده كرد نه ارشاد، که نعمت الهي باشد.

 در آن حكم جاي چند بحث است؛ يكي اينكه اگر هم بگوييم انشاء از اين متولد می‌شود آيا اين حكم باز ارشادي است يا حكم نفسي است؟ ممكن است كسي بگويد اين حکم‌ها ارشادي است و اگر بگوييم اصل مولويت و حكم مولوي است آن‌وقت این بحث می‌آيد كه حساب‌وکتاب موضوعيت دارد يا اينكه ملاك «**وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» است يعني هر چیزی وسيله زندگي سالم و راحت و مبناي زندگي باشد آن مورد ترغيب شرع است.

### جمع‌بندی بررسی

بنابراين سند ضعيف است،

 اولاً: دلالت بر حكم هم نمی‌کند؛

 ثانياً: دلالت بر حكم بكند حكم ارشادي می‌شود؛

ثالثاً: دلالت بر حكم مولوي هم بكند باز حساب‌وکتاب موضوعيت ندارد ملاك همان علت است «**وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» هر چه منع مغالطات و اشتباهات جامعه بكند، به نحوي به همان چيزهايي برمی‌گردد كه مبناي حفظ نظام و دافع اختلال نظام است، نمی‌شود خيلي به این‌ها موضوعيت داد و به همان قاعده برمی‌گردد.

قاعده حفظ نظام و دفع اختلال نظام هم دو درجه دارد:

1. يك درجه از اموري است كه ملاك نظام اجتماعي در حد الزامي است كه اگر نباشد اختلال پديد می‌آيد و واجب و محرم درست می‌كند؛
2. درجات پایین‌تر آن ترجيحات عقلي و به طبع شرعي درست می‌كند. اين سه مطلب ازنظر دلالي است كه در اين هست.

سؤال: ؟

جواب: يك مصداق مهمي است ولي اينكه بگوييم حكم مولوي‌ از اين استخراج می‌شود آن‌هم ‌حكم مولوي كه موضوعيت دارد، موضوعيت اين در صورتي است كه بگوييم «**وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» ديگر حكمت است و علت نيست ظاهر قضيه اين است كه اگر حكم باشد، ارشادي است حكم مولوي هم باشد «**وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا**» علت قضيه است نه يك حكمت براي حكم، علت كه باشد‌ مبنا و موضوع حكم می‌شود آنچه ترميم زندگي بكند و مبناي زندگي سالم اجتماعي باشد، فراگيري آن استحباب دارد ازنظر فقهی نمی‌شود روی عناوین خاصه چیزی گفت چون ملاك دستمان نمی‌آید؛ غير از عبادات است كه ملاك دستمان نيست و می‌گوييم حكمت است و عناوين خاصه آن‌هم واجب و مستحب می‌شود. اين يك عنوان است كه اينجا آمده است.

## روایت اسحاق بن عمار

حديث 9 از اسحاق بن عمار است که اصل آن در صفحه 112 جلد 12 هست كه و به اسناد شيخ هست عن محمد بن احمد بن يحيي عن ابی‌عبدالله الرازي عن حسن بن علي عن سيف بن عبيره اسحاق بن عمار من فكر می‌كنم كه حسن بن علي و سيف بن عميره محل بحث است، عن العبد صالح (ع) كه منظور امام كاظم (ع) هست كه قال: «**قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا جَاراً يُكَتِّبُ وَ قَدْ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ عَمَلِهِ قَالَ مُرْهُ إِذَا دُفِعَ إِلَيْهِ الْغُلَامُ أَنْ يَقُولَ لِأَهْلِهِ إِنِّي إِنَّمَا أُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِسَابَ وَ أَتَّجِرُ عَلَيْهِ بِتَعْلِيمِ الْقُرْآنِ حَتَّى يَطِيبَ لَهُ كَسْبُهُ**»[[2]](#footnote-2) در ذيل باب اخذ اجرت بر تعليم قرآن است و دلالتي بر بحث ما ندارد.

اين يك روايت است كه در تعلم كتاب و حساب بود. در كتاب آقاي ری‌شهری روايت ديگري بود كه سندي نداشت؛ بنابراین در كتاب و حساب دليل خاصي كه استحباب به عنوان نفسي و مولوي باشد در اينجا نداريم. به عنوان کلی نظم اجتماعی ممكن است عنوان كلي نظم اجتماعي براي استحباب پيدا بكند؛

 اين يك طريق براي استحباب كلي آن است كه از باب نظم اجتماعي است؛

# استحباب تعلم كتاب و حساب به عناوين ثانويه‌

يكي هم به عناوين ثانويه‌ای كه ممكن است عزت اسلامی و چيزهاي ديگری مبتني بر اين بحث‌ها باشد ولي به عنوان اولي فقط از راه حفظ نظم و قاعده نظم می‌شود يا با عناوين كلي مثل عزت و این‌ها.

در اين جهت يك بحث كلي داريم كه ممكن است از اين طرقي كه جلو رفتيم دليل خاص و عناوين عامه مثل نظم و عزت نيايد بلکه بگويد يكي از وظايف پدر و مادر -که مستحب است يا واجب است بايد بحث بكنيم- تعليم كتاب است (در روایت هست که یکی از وظایف پدر و مادر این است که کتابت را به فرزند خود بیاموزد) البته دو تعبير داريم:

* یکی اینکه كتاب را به او بياموزد كه شايد منظور قرآن باشد،
* ولي بعضي جاها داريم كتابت را، -درستی یا نادرستی این نسخه‌ها را باید بحث کنیم-.

## وظیفه تعليم یا تعلم كتابت

فرض می‌گيريم كه تعليم كتابت از وظايف و تكاليف پدر و مادر يا پدر باشد ممكن است كسي استدلال بكند و بگويد كه ميان وظيفه بودن تعليم براي پدر و مادر و استحباب تعلم براي خود فرزند ملازمه است منتهي تا قبل از بلوغ نمی‌شود گفت براي تو مستحب است و بعد از بلوغ همان استحباب پيدا می‌كند؛ نوعي تنقيح مناط می‌کنیم كه آموزش دادن چيزي نشان می‌دهد كه در ذات او ملاك حكم و تكليف و رجحان است منتهي بعد از تكليف تنجز پيدا می‌كند

## وظیفه والدین، استحباب برای شخص؟

اين يك سؤال كلي است و اختصاص به بحث اينجا ندارد به اين معنا كه می‌توانيم يك قاعده كلي را تأسيس بكنيم و بگوييم آنچه براي پدر و مادر به عنوان وظيفه آموزشي تعيين شده همان براي خود شخص استحباب دارد «**عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمُ السِّبَاحَةَ وَ الرِّمَايَةَ**»[[3]](#footnote-3) يا **علموا اولادكم الحديث يا علموا اولادكم الكتاب، الحساب** این‌ها ملازمه به اين دارد كه اين عملي راجح و مستحب است، منتهي قبل از تكليف خطاب به آن متوجه می‌شود يا نمی‌شود آن مبنا است؛ ‌آن‌هایی كه می‌گويند قبل از تكليف خطابي كه از آن عقاب متولد بشود متوجه آن نمی‌شود يعني تحريم و وجوب متوجه نمی‌شود اما رجحان و استحباب و این‌ها عيبي ندارد، اگر آن را بگوييم در قبل از تكليف هم اين نوع تكاليف استحبابي می‌تواند متوجه خود بچه‌ها بشود و با قصد قربت می‌توانند ثواب ببرند؛ اما اگر بگوييم اين خطابات مطلقاً متوجه صغار نمی‌شود، طبق بحث كلي كه گفتيم بعد از تكليف متوجه آن‌ها می‌شود، اصل اين ملازمه كه بگوييم آيا می‌شود ادعا كرد يا نه؟ ازلحاظ مبنایی دو مبنا است؛ بگوييم آموزش دادن و تعليم هر چه براي ما وظيفه است، تعلم آن براي طرف مستحب است.

سؤال: ؟

جواب: هیچ‌کدام معلوم نيست كه وجوب باشد براي من مستحب است كه به او آموزش بدهم.

جواب: اگر گفتيم واجب است ملاك ترجيح در اين است ملازمه با اين دارد و ملاك مطلوبيت در آن هست منتهي یک مانعی نمی‌گذارد به وجوب برسد آن‌وقت آيا می‌توانيم تعدد مطلوبش بكنيم؟ اگر گفتيم مستحب است آن‌وقت بايد تلازم استحباب‌های آن را بگوييم.

سؤال: ؟

جواب: اگر استحباب باشد بين اين استحباب و استحباب آن ادعاي ملازمه می‌شود، اگر وجوب باشد نمی‌شود بين اين وجوب و وجوب آن‌طرف ملازمه ايجاد كرد براي اينكه این‌ها معمولاً در صبی... است و تكاليف بچه‌ها است و قرينه داريم كه ملازمه وجوبي اينجا نيست.

## اثبات ملازمه در حد استحباب

سؤال بعد این می‌شود كه آيا می‌توانيم ملاك را بگيريم و ملازمه در حد استحباب را ثابت بكنيم؟ به اين برمی‌گردد که بگوييم اين وجوب ذاتاً ملازمه با يك وجوب دارد منتهي چون مانع دارد تعدد مطلوب بين وجوب و اصل مطلوبيت وجوب آن كنار می‌رود ولي اصل رجحان آن می‌ماند؛ ولي اين درست نيست.

### دلیل عدم اثبات

اگر می‌توان ملازمه درست كرد می‌شود وجوب هم آن‌طرف درست كرد؛ اگر وجوب مواجه با مانعي بود بنابراین كه احكام بسيط است اينجا نمی‌شود تعدد مطلوب گفت و بگوييم وجوب می‌رود رجحان باقي می‌ماند اگر مانعي دارد كل آن خراب می‌شود، بنا بر اينکه اين وجوب باشد، وقايع جزء خيلي وجهي ندارد.

سؤال: ؟

جواب: اصل آن را بحث می‌كنيم می‌گوييم اگر كسي تلازم قبول بكند این‌طرف بگويد وجوب است آن‌طرف هم بايد وجوب درست شود اگر وجوب مانع داشت استحباب نمی‌تواند باقي بماند چون وحدت مطلوب است، كنار می‌رود.

پس در صورت قبول وجوب نمی‌توان مدعي ملازمه شد ولی اگر استحباب باشد ممكن است بشود ادعاي ملازمه کرد.

اصل ملازمه وجه قوي ندارد كه هر چه براي من آموزش دادن به ديگران رجحان دارد باید فراگيري آن‌هم براي آن‌ها رجحان داشته باشد؛ ولی تعلم براي زندگي دنيايي يك امر مباحي است منتهي از جهت اينكه شما می‌خواهيد زمينه را فراهم بكنيد براي اينكه زندگي مطلوب داشته باشد، مثلاً خدا رجحاني در آن قرار داده است.

به عبارت ديگر ممكن است فراگيري او كه به عناوين ثانوي رجحان پيدا می‌كند همان حكمتي بشود براي اينكه خدا این‌طرف يك حكم مولوي بياورد که علت نباشد، بلکه يك حكمت باشد. براي اينكه این‌طرف الزام يا يك رجحاني بياورد نه در حد علت كه ملازمه درست شود. این‌که او ياد بگيرد ممكن است به عناوين ثانوي براي او خوب باشد يك امر مباحي است كه به عناوين ثانوي براي او رجحاني پيدا مي‌كند همين حكمتي شده براي اينكه شما به او كمك بكنيد كه اين كار انجام شود اما اين دليل نمی‌شود كه به عنوان اولي براي او استحباب پيدا بكند، فقط حكمت قضيه است كه او ياد بگيرد تا در زندگي موفق بشود بنابراين نمی‌شود مطمئن به ملازمه شد.

سؤال: ؟

جواب: مستحب است او هم از این‌ها استفاده بكند تا حدي ممكن است اين مورد با آن فرق داشته باشد ولي تا حدي به ذهن تقرير می‌كند که اين ملازمه را بشكند. اين يك بحث كلي است كه نمی‌شود به اين ملازمه تكيه كرد، البته بعضي جاها آن‌طرف رجحان دارد منتهي به دليل خاص خودش مثل تعليم حلال و حرام که از راه ديگر دليل داريم ولی برای این دلیل نداریم.

سؤال: ؟

جواب: اينجا از باب ملازمه اين را نمی‌گوییم، از باب اينكه خود صلاة دليل در این دارد، ملازمه‌ای كه يك فقيه بتواند بر آن تكيه بكند و مبناي يك حكم ديگري قرار دهد نيست، پس اين نوع استدلال را نبايد در اينجا انجام دهيم.

سؤال: ؟

جواب: نه اگر بگوييم عرفاً به ذهن این‌طور می‌آید که وقتي می‌گويي برو اين امر را انجام بده پس معلوم می‌شود كه می‌خواهد ياد بگيرد كه به شما می‌گويد برو یاد بده منتهي جواب ما اين است كه اين حد ملازمه هست كه وقتي می‌گويد ياد بده او می‌خواهد ياد بگيرد، ولی این‌که او بايد ياد بگيرد و می‌خواهد ياد بگيرد به عنوان اولي است يا به خاطر عناوين ثانوي براي او خوب است كه به تو هم می‌گويم برو ياد بگير؟ ما ملازمه را قبول داريم ولي نه ملازمه‌ای كه براي فقيه یک عنوان اولي و حكم اولي درست بكند. بزنگاه قضيه اين است وقتی‌که اين يك حد ملازم عرفي هست و وقتي من می‌گويم برو ياد بده معلوم می‌شود كه فی‌الجمله در آن رجحاني براي او هست كه می‌گويم برو ياد بده منتهي رجحاني كه براي او دارد به عنوان اولي يا ثانوي است، می‌خواهيم اثبات بكنيم كه چون تعليم كتاب و حساب به عنوان اولي بیان شده پس تعلم آن‌هم به عنوان اولي و مستقل مستحب است؛ که فقيه هم با اين عنوان كار دارد و ما هم با آن كار داريم، اين از آن درنمی‌آید، جاهاي ديگر هم همین‌طور است.

سؤال: ؟

جواب: نه گاهي به عناوين ثانوي رجحان پيدا می‌كند همين كافي است براي اينكه من بگويم تو هم به او كمك بكن که این کار انجام شود، يك امر مباحي است كه در بعضي از موارد زمينه دارد که استحباب و رجحان بر او عارض شود چون مباح اين شكلي است می‌گويم تو هم كمك بكن، اين بعيد نيست.

سؤال: ؟

جواب: در فراگرفتنش، چرا اگر آن باشد بايد دليل داشته باشد، صرف ثواب كه نمی‌شود بايد عنوان كرد، اگر ثواب را بر عنوان خاصي ذكر كرده باشد و اگر چنین دليلي داشته باشيم مستحب می‌شود، منتهي دليل نداريم، فرض اين است كه دستمان از چاله كوتاه است.

اين هم يك مورد که جزء بحث‌های كلي چيز خاصي در اينجا نداريم.

سؤال: ؟

جواب: نه «علم بالقلم» يا «علمه البيان» يا «اقرأ» كه خطاب به خود پيغمبر است «علم بالقلم» «علم بالبيان» «علم ما لم يعلم» این‌ها همه نعمت هاي خداست.

حكم از بيان يك نعمت الهي درنمی‌آید، أقرا كه خطاب به پيامبر است و الغاء خصوصيت آن اينجا دليل ندارد‌، اقرأ قرائت است آن‌هم قرائت قرآن است، ‌آن‌هم پيامبر است خطاب به پيغمبر و مال پيغمبر است منتهي جاهايي است كه براي انسان واضح است و مطمئن است هيچ تفاوتي در قضيه نيست و الغاء خصوصيت می‌كند؛ اينجا چنین چيزي نيست می‌خواهد پيغمبر بخواند و وحي آمده که قرآن بخواند، البته در قرائت قرآن براي ديگران ‌هم دليل داشتيم، قرائت قرآن، تعلم قرآن و همین‌طور تعلم حديث عنوان‌های خاص دارد ولي قرائت كلي، تعلم حساب‌وکتاب و نوشتن به‌طورکلی چيزی نداريم گرايش ما از اول اين است كه اطلاقي در تحصيل علم نداشتيم و موضوعيت همه این‌ها را زديم می‌خواهيم بگوييم اسلام با عناوين خاصه روي قلمروي خود تكيه دارد و در قلمروهاي غیردینی به عناوين كلي اكتفا كرده است، دين هم همين را اقتضاء می‌كند؛ يعني قاعده حفظ نظام را قبول دارد، عزت اسلامي را قبول دارد و يك قواعد كلي داده كه متغير به تغير زمان می‌شود، مثلاً ممكن است يك زماني بشر به جايي برسد كه كتابت به اين مفهوم برای او لزومی نداشته باشد، می‌گوييم عنوان خاصي ندارد و هر زماني متفاوت است، جهت‌گیری بحث ما به اين شكل است اين هم يك مورد ديگري است كه يك بررسي اجمالي از آن عمل آمد و درنتیجه عنوان خاص و استحباب خاصي اينجا نداريم.

# استحباب تعلم زبان

تعلم يك زبان به خصوص عربيت هم يكي از چيزهايي است كه ادعا می‌شود استحباب دارد. در مورد عربي باب 105 صفحه 244 حديث 4 كه سند آن‌هم در جلد 4 دارد كه «**تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي كَلَّمَ بِهِ خَلْقَه‏**»[[4]](#footnote-4) بحث این است که غير از فراگيري قرآن، تعلم زبان عربي رجحاني دارد يا ندارد؟ دلالت این خوب است.

جواب: بله تعلم قرآن و این‌ها به عنوان يك مقدمه است چون تعلم قرآن نفساً مستحب است دلیل‌های متقنی هم داشتيم که به عنوان مقدمه امر راجحي است اما به عنوان نفسي اگر بشود سند آن را درست كرد اين حديث را داريم.

سؤال: ؟

جواب: نه حكمت است علت نيست نمی‌خواهد بگويد روایت گفته قرآن را ياد بگيريد می‌گويد اين زبان را ياد بگيريد براي اينكه كلام خدا است که **«كَلَّمَ بِهِ خَلْقَه**» علت جاهايي است كه يك عنواني می‌آيد و دست خود طرف می‌دهد مثلاً می‌گوید مسکر.

سؤال: ؟

جواب: بله چون زبان قرآن است اين حكمت است. سند را بايد ببينيم؛ دلالت آن متوقف بر اين است كه انما كلام الله را حكمت بگيريم نه علت، ‌اگر علت بگيريم چيز تازه‌ای نمی‌شود و همان «**تعلموا القرآن**» می‌شود كه ادله ديگری داشتيم و بعيد نيست اينجا حكمت باشد، این نكته ديگر بحثی ندارد و موضوعيت هم دارد اگر حكمت باشد، عربيت موضوعيت دارد اگر سند تمام بشود بعيد نيست درست باشد يا سند تمام باشد يا قاعده تسامح را كسي بپذيرد كه ما آن را قبول نداريم.

# استحباب تعلم زبان‌های مختلف

مورد ديگر زبان به‌طورکلی است يعني السنه مختلف، ادله‌ آن را عامه نقل كرده‌اند و شيعه هم نقل كرده است و سند هیچ‌کدام تمام نيست كه مثلاً پيغمبر فرمود سرياني را ياد بگير، از این به دست نمی‌آید كه مثلاً زبان سرياني خصوصيتي دارد، ‌آن‌وقتی که نياز براي نوشت نامه يا گرفتن نامه داشت حضرت می‌گفت ياد بگيريد؛ اين به عنوان يك امر مقدمي براي كارهاي ديگر است چون آن‌ها معمولاً نقل سيره است، چنين چيزي بود پيغمبر هم می‌گفت برو ياد بگير اين نقل سيره است و سندها هم تام نيست.

سؤال: ؟

جواب: به عنوان مقدمه چيزهاي ديگر قبول داريم، ولي اینکه موضوعيت داشته باشد که انسان زبان ديگر را ياد بگيرد، اين به ذهن نمی‌آید. درواقع به نياز جامعه و وجوب و رجحان اهداف و وظايف دیگر برمی‌گردد كه متوقف بر اين زبان‌ها می‌شود، اما در عربيت بعيد نيست كه به خصوص قائل به استحبابي بشويم.

تجويد و درست خواندن عربيت روايت 5 اينجا است كه «**أَنَّ الدُّعَاءَ الْمَلْحُونَ لَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ**»[[5]](#footnote-5) خوب يادگرفتن عربي ازنظر قواعد و ضوابط حديث 5 همين باب هست كه بايد سند را بررسي كنیم.

# استحباب تفقه تاجر

يك مورد ديگر هم كه ممكن است استحباب خاصي براي آن ادعا شود در آداب تجارت يك بابي داريم که جلد 12 ابواب آداب تجارت باب اول صفحه 282 است، عنوان آن «**باب استحباب التفقه في ما يتولي**» این‌که مستحب است که تاجر در تجارت خود تفقه داشته باشد؛ به عنوان مقدمه در حد احكامي كه علم دارد مورد ابتلا قرار می‌گيرد، واجب است ياد بگيرد، در آن بحثي نيست. بايد احكام ربا و احكام ديني كه علم تفسيري و علم اجمالي دارد به عنوان مقدمه یاد بگیرد و به‌طورکلی تفقه در دين مستحب است که اين عناوين را قبول داريم. بحث در استحباب تفقه در باب تجارت با يك عنوان خاص است که در اين باب 3 و 4 تا حديث دارد كه سند بعضی و دلالت بعضی تام نیست و اگر سند هم تام بود احتمالاً می‌گفتيم استحباب تفقه كلي است که در اينجا مقداری مؤكد است.

سؤال: ؟

جواب: نه تفقه در تجارت به عنوان خاص دليل اين نيست سند آن تام نيست و بعضي دلالتي ندارد.

# جمع‌بندی بحث

این‌ها پاره‌ای از عناوين خاص بود كه غير از قرآن و حديث و عربيت كه تعلم خاص داشت بقيه عنوان خاصي ندارد و همان عناوين كلي است. در عداد اين مباحت گذشته از مواردي كه حرمت يا وجوب دارد چند مورد باقي مانده كه ما به آن توجه نداشتيم گرچه ترتيب بحث ما به هم می‌ریزد ولی بعد عرض می‌کنیم مثلاً يكي همان «**تفكر في الله**» كه در روايات منع شده و در حديث و این‌ها هم بحث شده است در مورد آن و چند مورد ديگر بحثي خواهيم داشت والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الطهار

1. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 328. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 155. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 331. [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة، ج‏6، ص: 220. [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشيعة، ج‏7، ص: 56. [↑](#footnote-ref-5)